

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
 تاریخ: ۱۳ آذر ۱۳۹۸
 موضوع جزئی: آیه ۳۰ _ بخش دوم: اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ _ علم اسماء
 مصادف با: ۷ ربیع الثانی ۱۴۴۱
 جلسه: ۱۸

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَاللّٰعْنَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اٰمِیْن﴾

علم اسماء

آخرین مطلبی که از بخش دوم از آیه ۳۰ باقی مانده مربوط به فرموده خداوند تبارک و تعالی به ملائکه در پاسخ به سوال آن‌ها است که فرمود: «اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ».

ما وجوهی را برای آن چیزی که خداوند به ملائکه فرمود من می‌دانم و شما نمی‌دانید را بیان کردیم. اما به نظر می‌رسد که به قرینه برخی از آیات بعدی، آنچه را که خداوند اخبار از عدم اطلاع ملائکه بر آن داده و در واقع برخی از احتمالات گذشته هم ریشه اش همین مطلب است، مسئله علم به اسماء است که این زمینه را برای ورود به آیه بعدی فراهم می‌کند، چون در آیه بعدی می‌فرماید: «وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا»، خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داده بود و آدم هم آن را برای ملائکه تبیین کرد.

گفتیم که ملائکه قدرت علمی و توان قرب به خداوند را به اندازه انسان ندارند و نداشتند؛ برای همین است که در قضیه معراج که پیامبر به آسمان عروج کرد، دیگر جبرائیل از یک حدی نتوانست بالاتر برود، اما پیامبر خدا آن عروج خودش را به آسمان‌ها ادامه داد. این تفاوت در ظرفیت ریشه اش همین علم به اسماء است که ملائکه از این علم بی اطلاع و بی بهره بودند اما آدم از این علم بهره داشت. لذا خداوند فرمود: «اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ».

بعد از قصه تعلیم اسماء، خداوند متعال می‌فرماید: «اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ غِیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ؟». منظور از غیب آسمان‌ها و زمین چیست؟ منظور همان اسماء است که توضیحش بعداً می‌آید. منظور علم آدم نیست بلکه حقیقت این اسماء است و لذا ملائکه اساساً به این اسماء آگاهی نداشتند، نه اینکه به اسماء و حقیقت اسماء آگاه بوده‌اند و نسبت به اینکه آدم علم و اطلاع به اسماء دارد جاهل بوده‌اند، اینچنین نبوده چون در اینجا دو فرض متصور است: یکی اینکه بگوییم ملائکه به اسماء آگاهی داشتند ولی نمی‌دانستند که آدم از این اسماء آگاه است و خداوند که می‌فرماید: «اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ»، در واقع می‌خواهم بگویم که شما نمی‌دانید که آدم از این اسماء آگاه است.

احتمال دیگر اینکه اساساً ملائکه اطلاع بر حقیقت اسماء نداشتند. وقتی خداوند اشاره می‌کند به غیب آسمان‌ها و زمین، در واقع اشاره دارد به حقیقت اسماء، «اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ غِیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ؟» گویا فرمود: اَلَمْ اَقُلْ اِنِّیْ اَعْلَمُ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ فِيْ حَالِیْ كَمَا اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ؟

پس آن حقیقتی که در این آیه خداوند به آن اشاره دارد و کأن رمز برتری آدم و جعل خلافت برای او می‌تواند قلمداد شود، همین علم به اسماء است و به همین خاطر قابلیت اوج، تقرب، علم و آگاهی بیش از ملائکه را دارد. ریشه برخی از آن احتمالاتی را هم که در گذشته در مورد «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» بیان کردیم همین است.

اگر انسان‌ها عقلشان بر شهوت و غضبشان غلبه کند، به جایی می‌رسند که هیچ ملکی نمی‌تواند به آن دست پیدا کند. اگر انسان‌ها می‌توانند به نقطه‌ای برسند که حتی در عبودیت بالاتر از ملائکه قرار گیرند، ریشه اش علم به اسماء است. ملائکه به حقیقت اسماء جاهل بودند نه اینکه علم آدم به اسماء را نمی‌دانستند.

شاهد بر این مطلب هم این است که اگر این‌ها بر اسماء اطلاع داشتند، خداوند به این‌ها نمی‌فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، خداوند به این‌ها فرمود اگر در ادعای خود صادقید و اهل تسبیح و تقدیس هستید و ادعا می‌کنید انسان اهل افساد و سفک دماء است، به من خبر بدهید از اسماء این‌ها! پس معلوم می‌شود که این‌ها از حقیقت اسماء بی‌اطلاع بودند نه اینکه از اسماء آگاهی داشتند و نمی‌دانستند که آدم به این اسماء عالم است. علم به اسماء چیزی بود که خداوند در این آیه به آن اشاره فرمود «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و از آن تعبیر به غیب سماوات و ارض شده است.

به هر حال وجه امتیاز و برتری بشر بر همه موجودات عالم، وجه خلافت انسان و اینکه خداوند او را به عنوان خلیفه خود قرار داد تنها یک چیز است و آن علم و معرفت آدم به اسماء است.

حقیقت اسماء چیست و چگونه مایه برتری انسان حتی بر ملائکه می‌شود و باعث شده که انسان به عنوان خلیفه خدا معرفی شود و ملائکه بر او سجده کنند؟ این مطلبی است که باید در آیه بعدی توضیح داده شود. نکته مهم این است که خلیفه (آدم) بدون علم به آن نمی‌توانست خلیفه شود کأن خلافت انسان دائر مدار علم به اسماء است. این خودش یک بحث مبسوطی دارد که انشاءالله در آیه بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

به هر حال با این نکته‌ای که عرض شد، هم مباحث گذشته تکمیل شد و هم ریشه همه احتمالاتی که در گذشته و در بخش دوم در «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» گفتیم معلوم شد و هم زمینه برای ورود به آیه بعدی فراهم شد و ارتباط این دو آیه آشکار شد.

نکته‌ای پیرامون روایات تفسیری

نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که ما در مورد مقول قول ملائکه «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» یا در آنچه که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و نیز در ذیل آیات قبلی و بعدی نوعاً روایاتی را مشاهده می‌کنیم که این روایات مورد استناد قرار می‌گیرند. احتمالات مختلفی که بعضاً در برخی از موارد ذکر می‌شود، مستند به همین روایت است که این روایات به حسب ظاهر گاهی مختلف هم هستند. در ذیل همین دو بخش آیه محل بحث ما هم روایاتی ذکر شده، هم بخش اول و هم بخش دوم.

در برخورد با این روایت، اولاً اینکه آیا این روایات به طور کلی می‌تواند مورد استناد قرار داد و ثانیاً در مواردی که بین روایت تفاوت وجود دارد و حتی تناقض و تنافی وجود دارد، چه باید کرد؟ در مورد روایات تفسیری چه باید کرد؟ برخی معتقدند که اساساً روایات تفسیری حجیت ندارد. ما در بحث مقدمات تفسیر قرآن به این موضوع اشاره کردیم که برخی ادعا می‌کنند که در غیر احکام، روایات معتبر نیستند و حجیت ندارند ولی ما اثبات کردیم که خبر واحد در تفسیر و یا روایات تفسیری حجیت دارد ولو اینکه در غیر احکام باشد. البته این مشروط به این است که شرایط حجیت در آن موجود باشد از جمله سند معتبر و روایان مورد قبول در طریق این روایات باشند. اما مشکل این است که بسیاری از این روایات از ضعف سند رنج می‌برند و این یک مشکلی است که باعث شده برخی از روایات تفسیری از حوزه استناد خارج شوند. ثانیاً بر فرض فراهم بودن شرایط اعتبار و حجت بودن روایات، مسئله این است که آنچه که در این روایات بیان می‌شود، نوعاً تطبیق است نه تفسیر. تطبیق یعنی اینکه مثلاً برخی از روایات در ذیل آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» خلیفه منطبق شده بر امام حسین (علیه السلام).

تطبیق آیه ای بر مصداق و مورد خاص، دلیل بر انحصار مورد در آن فرض نیست. یکبار خلیفه را تفسیر می‌کنند و آنوقت در مقام تفسیر یک شخص برایش ذکر می‌کنند که در اینصورت ما نمی‌توانیم به سایر موارد تسری بدهیم. یکبار تطبیق صورت می‌گیرد، یعنی این آیه صرف نظر از معنای عام و وسیع خود بر یک مورد خاص منطبق می‌شود، در این موارد تسری به سایر موارد و مصادیق هیچ اشکالی ندارد، بلکه اگر آن مفهوم ظرفیت شمول داشته باشد، شامل موارد دیگر هم می‌شود.

گاهی این نکته مورد غفلت قرار می‌گیرد و بین تفسیر و تطبیق خلط ایجاد می‌شود مثلاً گاهی در روایتی که در مقام تطبیق است، برخی تأمل نمی‌کنند و اساساً آن را تفسیر آیه می‌دانند. ما هم در بخش اول و هم بخش دوم روایاتی داریم که بر اساس این روایات، آن چیزی که باعث شده ملائکه آن سوال را از خدا بپرسند که چرا داری کسی را خلق می‌کنی که اهل افساد و سفک دماء است، ائمه (علیهم السلام) پاسخ‌هایی را داده‌اند که این پاسخ‌ها گاهی با هم متفاوت است. اینجا نمی‌توانیم این وجوه را تطبیق بدانیم، مثلاً یک وجه این است که در گذشته موجوداتی بودن که اهل سفک دماء بودند و ملائکه با اطلاع بر وضع آن‌ها چنین سوالی را از خداوند کردند. روایتی داریم حتی با همین مضمون که جن یا چیزی شبیه انسان بوده. پس ما نمی‌توانیم بگوییم تطبیق است چون منشأ خبری را بیان می‌کند.

یا مثلاً در برخی روایات وارد شده که خداوند متعال به ملائکه اخبار کرد که من دارم موجوداتی را خلق می‌کنم که کارش افساد و سفک دماء است، به این صورت هم نمی‌توانیم بگوییم که تطبیق است و اگر بخواهیم بگوییم که این روایات مورد قبول است، در واقع به نوعی إغراء به جهل است؛ یعنی خود خداوند دارد این‌ها را به جهل و گمراهی می‌کشاند. یعنی موجودی را می‌خواهد خلق کند که آن وجه برجسته اش یک چیز دیگر است، آنوقت روی دیگر سکه را به ملائکه اعلام

کند که این موجودی که دارم خلق می‌کنم اهل افساد و سفک دماء است. روایت داریم که خداوند به آن‌ها چنین چیزی را فرمود، بعد آن‌ها گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْكُ الدَّمَاءُ؟».

لذا این روایات که هم در جوامع روایی و تفاسیر شیعی و هم در جوامع و تفاسیر اهل سنت وارد شده، یا مشکل ضعف سندی دارند و اگر هم مشکل سندی نداشته باشند، محتاج تفسیر و تأویل اند و لذا ظاهر برخی از این روایات را نمی‌توانیم أخذ کنیم.

یا مثلا در ذیل آیه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» هم برخی از این احتمالات ذکر شده است.

توجه داشته باشید که در روایات تفسیری:

اولا: اعتبار این‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد.

ثانیا: خیلی از این‌ها در مقام تطبیق اند و نه تفسیر و باید مراقب بود که بین این‌ها خلط نشود.

ثالثا: مجموع روایات را باید دید بر فرض صحت سند و بر فرض اینکه در مقام تفسیر باشند؛ باید دید که این‌ها آیا قابل جمع اند یا خیر، و نهایتا ممکن است که بگوییم ما از این روایات نمی‌توانیم استفاده کنیم، چون اجمال دارند و علمش را باید به اهل آن واگذار کرد.

به هر حال مجموع آنچه که در آیه ۳۰ لازم بود در این مقام مطرح بشود را عرض کردیم انشاء الله جلسه بعد آیه ۳۱ مطرح می‌شود. البته این ۹ آیه ای که بیان کردیم (آیه ۳۰-۳۹) همگی موضوعشان همین داستان خلقت آدم است.

«والحمد لله رب العالمين»